**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14040202**

**جلسه 105**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که آیا در زکات، مئونه و مخارج استثنا می شود یا نمی شود خب عبارتهای فقها را می خواندیم تا به شیخ رسیدیم من داشتم نگاه می کردم قبل از شیخ یک مطلبی در یکی از رسائل سید مرتضی هم بود که آن هم باید ضمیمه کنیم آن عبارت این است در رسائل الشریف المرتضی صفحه دویست و نود و هشت است که در کامپیوتر هست البته اخیراً رسائل شریف مرتضی چاپ جدید شده من از چاپ جدید دارم نقل می کنم الرسائل و المسائل شریف مرتضی ج4 صفحه سیصد و پنجاه و شش مسئله پنجاه و دو است می گویند سوال کردند الزکاة فی الغلة هی بعد حاصل السلطان ام فی الاصل الجواب انما تجب الزکاة فی الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب اذا بلغ ما یحصل لمالک الارض فی خاصته خمسة اوسق این چیزی که فی خاصته دارد این حالا فی خاصته ممکن است از آن استنتاج بشود که تمام مخارجی که هست این مخارج استثنا می شود این خاصته آیا در مورد غیر مئونه و حاصل السلطان، حاصل السلطان یعنی آن در واقع حق سلطان و خراج و امثال اینها آیا این فی خاصته می شود از آن استفاده کرد که کل مئونه استثنا می شود اینها را یک چیزی هست که باید به آن دقت کرد

**عبارت شیخ طوسی** در مبسوط را این طوری بین عبارتهای مختلفش جمع می کردیم و عبارت خلاف را هم همین طور تفسیر می کردیم که شیخ طوسی بین مئونه قبل از تعلق زکات و مئونه ای که در فاصله تعلق زکات و اخراج بر شی هست تفصیل قائل هست مئونه قبلی را می شود خارج می شود ولی مئونه بعدی را می گوید خارج نمی شود ما این طور عبارت را معنا می کردیم ولی حالا در مورد خراج علاوه بر اینکه آن عبارت قبلی را از مبسوط خواندیم یک عبارت دیگر هم در مبسوط هست مبسوط جلد یک صفحه دویست و نوزده «إذا أخذ من أرضٍ الخراجُ و بقي بعد ذلك مقدار ما يجب فيه الزكاة وجب فيه العشر أو نصف العشر فيما يبقى لا في جميعه». صریح هست که هم در نصاب باید به مقدار بعد از اخراج خراج نصاب ملاحظه بشود هم زکات هم فی ما یبقی هست هر دو مسئله را ایشان تصریح دارد که نسبت به خراج این مطلب را دارد و ظاهراً این را هم ضمیمه کنیم به عبارتهای قبلی ایشان ایشان کلا مئونه های قبل از تعلق را هم می گوید که نصاب بعد از آنها ملاحظه می شود هم زکات در کل مال نیست فی ما یبقی بعد المؤن زکات هست ولی نسبت به بعد از زکات بعد تعلق الزکات می گوید که آن برای آن مئونه ها به گردن رب المال هست و در این مطلب هم ادعای اجماع کرده

 **مرحوم محقق حلی** عبارت شیخ طوسی را این طور که ما فهمیدیم نفهمیده من عبارت محقق را بخوانم محقق در معتبر جلد دو صفحه پانصد و یک این طوری دارند کل عبارتش را می خوانم از جهاتی هم مفید هست می گوید

«مسئلة: زكاة الزرع بعد المؤنة‌ كأجرة السقي، و العمارة، و الحافظ، و المساعد في حصاد و جذاذ این مئونه ای که ایشان اینجا ذکر کرده این مئونه اعم از مئونه قبل از تعلق زکات هست یا بعد از زکات چون تعبیراتی دارد كأجرة السقي سقی هم قبل از تعلق زکات سقی وجود دارد هم بعد از تعلق زکات چون تعلق زکات زمانی هست که مثلاً تمر اطلاق حالا به قول خود محقق حلی که تمر بودن را ملاک قرار می دهد بین زمان تمریت و زمانی که از چیز چیده می شود ممکن است فاصله باشد حالا مرحوم شیخ طوسی که خب آنها که خیلی روشنتر هستند از زمان بسریت می گویند زکات تعلق می گیرد یا در مورد عنب از زمان حصرم بودن می گویند تعلق می گیرد از زمان حصرم بودن می گویند تعلق می گیرد از زمان حصرم بودن تا زمان به اصطلاح اخراج زکات و چیدن و زبیب شدن و اینها خب خیلی فاصله هست اینکه و العماره و الحافظ و المساعد فی حصاد و جذاذ. المساعد فی حصاد و جذاذ اینها طبق تقریباً در بعضی مراحل طبق نظرات همه شاید باشد چون تمر بعد از اینکه تمر می شود حصاد و جذاذ صورت می گیرد آن مئونه المساعد فی حصاد و جذاذ مال بعد است اینکه مراد از مئونه قبل و بعد هر دو را شامل می شود

و به قال الشيخان في النهاية، و المقنعة شیخ طوسی و شیخ مفید در نهایه و مقنعه هم نظرشان همین است و ابن بابويه، و أكثر الأصحاب، و هو مذهب عطا این مذهب عطایی که بود شیخ طوسی در همان عبارتش را که خواندم آنها مال مئونه های متاخر است آن عبارتی که از شیخ ظاهراً از عبارت شیخ مطرح می کند و آنها مال مئونه متاخر است ولی محقق حلی عبارت را مطلق فهمیده و قال في المبسوط و الخلاف: هي على رب المال دون الفقراء این تفصیلی که ما به آن عبارت می دادیم و اینها ایشان اصلاً عبارت را به این شکل نفهمیده و بین عبارت شیخ در نهایه و عبارتش در مبسوط و خلاف تفاوت قائل شده می گوید دو تا مطلب داریم که عرض کردم حالا خلاف را با نهایه ممکن است شما بگویید اینها دو تا مبناست ولی مبسوط خود مبسوط دو تا عبارت دارد مبسوط عبارتهایش مختلف است یک عبارتش شبیه عبارت نهایه است یک عبارتش شبیه عبارت خلاف است که جمعش به همین هست که عرض کردم آن عبارت قبلی مال مؤن سابقه است آن مؤن لاحقه است جمع بین عبارات شاید خیلی واضح باشد ولی به هر حال مرحوم محقق حلی این طور نفهمیده می گوید هي على رب المال دون الفقراء، و به قال الشافعي و مالك و أبو حنيفة و أحمد،حالا اینها را باید مراجعه کرد بحث فقهای عامه من فرصت نکردم مراجعه کنم اینکه مئونه استثنا نمی شود که از عامه اینجا نقل شده همه مئونه ها مطرح است یا مئونه های به اصطلاح قبل و البته یک نکته را عرض کنم معتبر یک بحثی همین مئونه دارد قبل از این مئونه بحث خراج را مطرح کرده خراج را جدا کرده خراج را بحثش را جدا کرده مراد از مئونه ای که اینجا هست خراج نیست خراج را عبارتش را همین امروز می خوانم عبارت خراج را فرق گذاشته این مراد از مئونه غیر از خراج است به هر حال می گوید شافعی و مالک و ابوحنیفه و احمد آن مخارج را گفتند علی رب المال هست دون الفقرا ، لقوله عليه السّلام «فيما سقت السماء العشر أو نصف العشر» فلو لزم الفقراء منها نصيب لقصر نصيبهم عن الفرض.

لنا ان المؤنة سبب زيادة المال، فيكون على الجميع كالخراج على غيره من الأموال المشتركة، می گوید اموال مشترکه ای که دادیم که برای چه خراج گذاشته می شود برای همه شرکا هست و اینجا هم کان همه شریک هستند

 این استدلال سبب زیادة المال بیشتر تناسب دارد با چیز به اصطلاح مئونه لاحقه مئونه ای که بعداً حاصل می شود لنا ان المؤنة سبب زيادة المال، فيكون على الجميع كالخراج این تعبیر كالخراج على غيره من الأموال المشتركة، این اموال مشترکه کان فرض کرده یک مال مشترکی هست مال فقرا هست مال به اصطلاح ارباب زکات هم هست این مال بعدیهاست قبلیها که این شکلی نیست این تعلیل یک طوری است تعلیل بعدی هم همین و لأن إلزام المالك من دون الشركاء حيف عليه، و إضرار به که ما فقط مالک را ملزم بکنیم دون الشرکا این اضرار به مالک هست و امثال اینها ظلم به مالک هست اینها همه استدلالات مربوط به مئونه های متاخر است مئونه های متاخر است ولی عرض کنم خدمت شما یک قدری کلمات یک طوری است

 فیکون منفیاً بعد دارد لقوله تعالی من فکر می کنم یک دانه واو اینجا افتاده و لقوله تعالى «وَ لٰا يَسْئَلْكُمْ أَمْوٰالَكُمْ» خدا می گوید اموال شما را از شما خلاصه سوال نمی کند به اینها خب بحث زکات چیزی هست که کان خدا از مردم خواسته می گوید اگر قرار باشد آن مئونه ای که بر مال فقرا هست این کل این هزینه ای که به خاطر حفظ اموال فقرا به این مال متوجه شده این هزینه را متوجه مالک بکنیم این کان خدا سوال کرده اموال شما را از شما

شاگرد: می تواند تعلیل «حیف علیه و اضرار به» باشد

استاد: اگر آن هم باشد و لقوله تعالی باید باشد حیف علیه و اضرار به دو تا تعلیل هست یکی حیف بودن است لایسئلکم اموالکم باشد اضرار به باشد فیکون منفیاً لاضرر اضرار لاضرر اضرار حدیث لاضرر و لاضرار است آن حیفش ممکن است همین لایسئلکم اموالکم باشد علی ای تقدیر واو می خواهد اینجا دو تا تعلیل است یکی به این آیه تمسک شده یکی به ادله نفی ضرر. نفی ضرر به لایسئلکم اموالکم و نفی ضرر استدلال نمی کنند بعد از مشهوریت لاضرر و لاضرار این یک واو باید این وسط افتاده باشد می خواهم عرض کنم

شاگرد: به اضرار و لاضرر ناظر نیست اما اصل همان حیف است

استاد: واو می خواهد یعنی می خواهم بگویم واو باید داشته باشد اینجا لف و نشر مشوش است حیف علیه و اضرار به فیکون منفیاً این اضرار منفی است ولقوله تعالی حیف علیه یا

شاگرد: دو تا چیز نباشد حیف و اضرار یکی باشد دلیلش هم همین آیه باشد عطف تفسیر باشد

استاد: اضرار را برای چه آورده

شاگرد: همان حیف و اضرار معنای لغوی است

استاد: نه این بعید است چون بحث الاضرار منفی که استدلال به روایت معروف می کنند بالاخره این عبارت این طوری است من چاپ معتبری که شده خیلی چاپ پرغلطی هست پراعتمادترین چیزها که بزرگتر از اینها که یک واو کوچک که قابل شما را ندارد افتاده و این قدر غلط دارد که نمی شود به این چیزها اعتماد کرد حالا اگر آدم نسخ خطی را دید همه نسخ متفق بودند که واو نداشتند آن وقت دیگر یک طوری عبارت را توجیه می کنیم در مرحله اول این است که باید واو باشد ولی در نبودن واو در جمیع نسخ مجبور هستیم یک کاری بکنیم.

 به هرحال و حجتهم لاتتناول موضع النزاع پی آن استدلالی که فیما سقت السماء العشر او نصف العشر گفته اینها موضع نزاع را شامل نمی شود لان العشر مما یکون نماءٌ و فائده فلاتتناول المئونه می گوید عشر از نماء و فائده باید خارج بشود عشره یعنی کان موضوع زکات نماء و فائده است این خودش اصلاً یکی از نکات اصلی بحث است که آیا واقعاً همین طور است در مورد خمس این است که فائده موضوع خمس هست نما موضوع خمس هست ولی آیا زکات هم همین طور است که موضوعش فائده است اگر موضوعش فائده باشد خب فائده نسبت به آن چیزی که. این بخصوص این استدلال مال مئونه سابقه است مئونه ای که قبل از حصول زکات قبل از تعلق زکات است آن روشنتر است چون بحث مئونه قبلی آن مئونه در رفته فائده اطلاق می شود مئونه در رفته فائده اطلاق می شود به هر حال یک مقداری در این استدلالت اینکه مئونه قبلی هست اینکه مئونه بعدی است خیلی مورد توجه قرار نگرفته همه یک کاسه بحث شده بعضی از استدلالات بیشتر متناسب با مئونه سابقه بر تعلق زکات است بعضی استدلالات بیشتر متناسب با مئونه لاحقه است و امثال اینها این را باید توجه به این عبارتها بشود تا ببینیم چطوری باید بحث را دنبال کنیم

 حالا من عرض کنم خدمت شما عبارتهای فقها را فعلاً بقیه عبارتها بماند من جمع بندی عبارت فقها را بعداً عرض می کنم ما بحث را یکی یکی جدا کنیم از آن چیزهایی که مسلم است استثنا شدنش شروع کنیم اولین چیزی که استثنا شده و گفته می شود که در آن زکات نیست و نصاب هم بعد از او محاسبه می شود خراج است خب اینجا در این تعبیراتی که در مورد خراج هست در فقه الرضا تعبیر روایت و مشابهات خراج حالا من اول تعبیراتش را ذکر بکنم در فقه الرضا در بعضی کتابها خراج السلطان تعبیر کردند عبارت از فقه الرضا صفحه صد و نود و هفت مقنع دویست و سی و نه سرائر جلد جلد چهارصد و سی و چهار و تعبیر خراج السلطان بعضیها هم الخراج تعبیر کردند اقتصاد صفحه دویست و هشتاد و یک این هم الخراج تعبیر کردند بعضیها تعبیر کردند حق السلطان مبسوط جلد یک صفحه دویست و چهارده الجامع لشرائع صفحه صد و سی و چهار بعضیها مقاسمة السلطان تعبیر کردند نهایه صفحه صد و هفتاد و هشت سرائر صفحه چهارصد و چهل و هشت این بعضیها مئونة السلطان تعبیر کردند استبصار جلد دو صفحه بیست و پنج و مئونة السلطان در استبصار تعبیر شده بعضیها حاصل السلطان تعبیر کردند یعنی آن سوالی که در مسائل مبافارقیات بود تعبیر بود حاصل السلطان بعد بعد حاصل السلطان که عبارتش را خواندم و این در مهذب ابن براج یک تعبیری دارد که از آن استفاده می شود که همه اینها خصوصیتی ندارد حق السلطان من مقاسمة و غیرها حالا هر چه مقاسمه امثال اینها باشد همه اینها را شامل می شود.

 ابتداءً من یک اشاره ای به این مطلب بکنم آن این است که مقاسمه یک قسمی از خراج بوده قسمی از خراج بوده که از محصول می گرفتند از محصول می گرفتند خراج اعم است ممکن است از محصول بگیرند ممکن است از غیر محصول بگیرند بنابراین در روایات باید توجه داشت اگر در روایات گفتند بر مقاسمه زکات نیست معنایش این نیست که بر خراج هم زکات نیست به طور کلی چون مقاسمه از عین مال خارج می شود عبارتهای فقهای متاخر هم محشین عروه را که می خواندم ما اخذه مثلاً قصراً من عین الزکاة بعضیها تعبیر عین الزکاة را ذکر کردند بنابراین باید دقت کرد که عبارتهایی که در روایات هست آیا مراد مقاسمه یعنی آن چیزی که از عین مال ذکوی برداشته می شود آن استثنا می شود یا خراج هم استثنا می شود مطلق خراج استثنا می شود این را داشته باشید که مد نظر شما باشد این یک نکته.

 نکته دیگری که اینجا هست آن این است که ممکن است بگوییم بعضی روایات ما داریم از آن روایات استفاده می شود که اصلاً جایی که خراج گرفته می شود زکات واجب نیست جایی که خراج گرفته می شود زکات واجب نیست در این جامع الاحادیث جلد نه صفحه صد و هشتاد و هفت بابی دارد

شاگرد: سلاطین وقتی خراج می گرفتند زکات هم می گرفتند

استاد: حالا این را بحث می کنیم. تازه اول بحث است.

ایشان دارد که **یکسری روایات** هست که در این روایات بعضی روایات عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرِثُ الْأَرْضَ أَوْ يَشْتَرِيهَا فَيُؤَدِّي خَرَاجَهَا إِلَى السُّلْطَانِ هَلْ عَلَيْهِ عُشْرٌ قَالَ لَا» .جایی که عشر داده خراج داده می شود عشر داده نمی شود عن رفاعة بن موسی این دوازده نهصد و دو بود صفحه صد و نود روایت ششم باب.

 روایت هفتمی هم ظاهراً همین روایت هست عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ لَهُ الضَّيْعَةُ فَيُؤَدِّي خَرَاجَهَا هَلْ عَلَيْهِ فِيهَا عُشْرٌ قَالَ لَا» .

روایت بعدی روایت عَنْ أَبِي كَهْمَش عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ أَخَذَ مِنْهُ السُّلْطَانُ الْخَرَاجَ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ» .

این روایت بعدی: عَن‏ سَهْلِ بْنِ الْيَسَعِ أَنَّهُ حَيْثُ أَنْشَأَ سَهْلَ‏آبَادَ وَ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ع عَمَّا يُخْرَجُ مِنْهَا مَا عَلَيْهِ فَقَالَ إِنْ كَانَ السُّلْطَانُ يَأْخُذُ خَرَاجَهَا فَلَيْسَ عَلَيْكَ شَيْ‏ءٌ وَ إِنْ لَمْ يَأْخُذِ السُّلْطَانُ مِنْهَا شَيْئاً فَعَلَيْكَ إِخْرَاجُ عُشْرِ مَا يَكُونُ فِيهَا» .

خلاصه اینها از آن استفاده می شود اصلاً در جایی که سلطان خراج می گیرد هیچ چیز واجب نیست هیچ چیز واجب نیست مرحوم شیخ طوسی اینها را حمل کرده که چیزی واجب نیست یعنی در حصه سلطان در مال الخراج نه در المتبقی بعد اخراج. در آن زکات هست و ایشان در استبصار می گوید:

«فَالْوَجْهُ فِيهَا أَنْ نَحْمِلَهَا عَلَى أَنَّهُ لَا زَكَاةَ عَلَيْهِ في جَمِيعِ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِنْ كَانَ يَلْزَمُهُ فِيمَا بَقِيَ فِي يَدِهِ إِذَا بَلَغَ الْحَدَّ الَّذِي فِيهِ الزَّكَاةُ.

یک روایتی این ممکن است ما بگوییم این روایت با این تفصیلی که مرحوم شیخ چون بعد استدلال می کند شاهد می آورد بر این معنا مرحوم شیخ به روایت ابی بصیر و محمد بن مسلم روایت صحیحه ابی بصیر و محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام این طوری هست:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُمَا قَالا لَهُ هَذِهِ الْأَرْضُ الَّتِي يُزَارِعُ أَهْلُهَا مَا تَرَى فِيهَا، فَقَالَ: كُلُّ أَرْضٍ دَفَعَهَا إِلَيْكَ السُّلْطَانُ فَمَا حَرَثْتَهُ فِيهَا فَعَلَيْكَ فِيمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا الَّذِي قَاطَعَكَ عَلَيْهِ آن مقداری که سلطان مقاطعه کرده و برای خودش سهم قرار داده که همان مقاسمه است و خراج است و نمی دانم حق السلطان است و حصة السلطان است و هر چه تعبیر می کنیم او را باید بدهید

وَ لَيْسَ عَلَى جَمِيعِ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا الْعُشْرُ إِنَّمَا عَلَيْكَ الْعُشْرُ فِيمَا يَحْصُلُ فِي يَدِكَ بَعْدَ مُقَاسَمَتِهِ لَكَ

بعد مقاسمته لک این در کلش نیست و در قسمتی از آن هست.

 یک روایت دیگری محمد بن مسلم دارد من این عبارت را می خوانم این را دقت کنید: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَكَارَى الْأَرْضَ مِنَ السُّلْطَانِ بِالثُّلُثِ أَوِ النِّصْفِ هَلْ عَلَيْهِ فِي حِصَّتِهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا به قرینه روایت بعدی این روایت را ضمیر حصته را حصة السلطان معنایش می کند کان احتمال دارد این اصلاً همان روایت باشد همان روایت باشد و این طوری خلاصه آن روایت نقل شده باشد آن هم محمد بن مسلم البته سالته دارد این سالته ای که امام باقر اگر از امام باقر بود خیلی دیگر روشن بود ممکن است محمد بن مسلم بعداً از امام صادق علیه السلام هم همین سوال را کرده باشد روایت دوم از امام صادق باشد به هر حال آن مهم نیست آن نکته ای که می خواهم عرض کنم به قرینه هل علی حصته ظهور ندارد که فی حصه خودش ممکن است حصة السلطان باشد عرض کردم در تعبیرات هم حصة السلطان بخصوص در عبارتهای علامه حلی تعبیرش همه حصة السلطان است کان یک تعبیری بوده شایع بوده به کار می بردند اینها احتمالاً در تعبیرات عامه شایعتر بوده چون علامه حلی به هر حال متاثر هست در تعبیرات خود از عامه حصة السلطان در تحریر جلد یک صفحه سیصد و هفتاد و هشت تذکرة الفقها جلد پنج صفحه صد و پنجاه و چهار قواعد الاحکام جلد یک صفحه سیصد و چهل و یک تعبیر حصة السلطان وارد شده حالا ممکن است در کتابهای دیگر علامه هم تعبیرات دیگری باشد حالا من اجمالاً تعبیرات دیگری را که یادداشت کردم دارم می خوانم این است که این حصته خود این عبارت هم ظهور کان در اصل اینکه در حصه خود مالک زکات باشد مسلم بوده سوال این است که علاوه بر اینکه در حصه خودش زکات هست یا زکات نیست باید زکات بدهد حصه سلطان هم که آن هم متعلق زکات است نه دیگر آن متعلق زکات نیست این ظهور در این ندارد که ضمیر «ه» به خود رجل برگردد ممکن است به حصة السلطان برگردد دقیقاً مناسب باشد با همان عبارت روایت دیگر محمد بن مسلم

حالا اینجا من اصل این بحث را از معتبر یاداشت کردم این را می خوانم و یک عبارتی هست عرض کنم از سرائر یادداشت کردم حالا آن را هم می خوانم حالا ببینیم بحث را چطوری ادامه بدهی در **متعبر** جلد دو صفحه پانصد و چهل **مرحوم محقق حلی** دارد:

 مسئلةٌ خراج الارض تؤدی وسطا نمی دانم وسطا یعنی چه این قید وسطا یعنی حالا آن مهم نیست به آن بحث کار ندارم و تؤدی زکاة ما بقي اذا بلغ نصاباً لمسلم ایشان روی مسلم قید می کند یک بحثی هست ببینید زمینهای خراجیه زمینهایی بودند اصلش مسلمانها وقتی پیروز می شدند بر اهل ذمه و اینها در یکسری موارد آن اهل ذمه زمینهای آنها واگذار می شده به مسلمانها ملک مسلمین می شده مثل مفتوح عنوة، مفتوح صلحاً و در قرارداد صلح واگذاری آن به کل مسلمانها وجود داشته باشد این طور اراضی می گفتند اراضی خراجیه در مقابل اراضی عشریه اراضی عشریه که در مقابل اراضی خراجیه قرار می گرفتند مراد اراضی است که اساساً زکات در آن واجب است خود این اراضی خراجیه که در زمانی که ملک اهل ذمه یعنی در اختیار اهل ذمه است اینها را در اختیار اهل ذمه معمولاً قرار می دادند چون آنها مالکتیش مال مسلمانها بوده ولی ملزم بودند خراج بپردازند به اصطلاح مثل شبیه فرض کنید داستان خیبر. خیبر ملک مسلمانها شده بوده که نصف نصف پیغمبر با اهل خیبر مقاطعه کرده بوده یک نوع مزارعه امثال اینها هست اراضی خراجیه اراضی هستند که ملک مسلمانها هست و حاکم اسلامی این را واگذار می کند به ذمی خب تا وقتی که در اختیار ذمی هست بر ذمی زکات واجب نیست ولی اگر آن را از ذمی گرفته به مسلمان واگذار کرد این یک بحث سر آن حق الخراجی هست که آن خراج هم مقاسمه می کردند قسمت بندی می کردند به مسلمان واگذار می کردند در ازای این زمینی که مسلمان واگذار می کرد یک سهمی یک حقی به گردن مسلمان می آمد یک نوع شبیه به اجاره زمین است اجاره زمین گاهی اوقات پول می گرفتند گاهی اوقات اجاره زمین از محصول برداشت می شد حق الارض خب این حق الارض اگر آن مالی که آنجا به اصطلاح محصولی که حاصل می شود از محصولات متعلق زکات باشد بعد از اخراج آن حق مالکی که هست آنها را خارج کردیم حق خود آن زارع به اندازه زکات برسد این مورد کلام هست آیا این زکات دارد یا زکات ندارد ایشان مرحوم محقق حلی می گوید فقها اینها همه گفتند که اینها زکات دارد و اکثر علمای اسلام و قال أبو حنيفة: لا عشر في الأرض الخراجية، لقوله عليه السّلام «لا يجتمع عشر و خراج في أرض واحدة»، و لأنّ العراق فتح عنوة، و لم ينقل أخذ العشر عن امام عادل، و لا جائر و اصطلاحاتی دیگری را هم ایشان آورده که من حالا این دو استدلال را یادداشت کردم و می خواهم جوابهای محقق حلی را بخوانم

 یک نکته ای که می خواهم عرض بکنم این استدلالی که لم ینقل اخذ العشر عن امام عادل و لاجائز را محقق متعرض آن نشده خود این نکته ای است که حالا این مطلب اگر درست باشد خودش خیلی مهم است ولی خب ما از روایات ما استفاده می شود که این زکات جمع بین روایات شاید همان طور که مرحوم شیخ می گوید واضح باشد که مراد این است که در کل زمین خراجیه و در کل محصولش زکات نیست و لیس علی جمیع ما اخرج الله من هذا زکاة در المتبقی بعد الخراج آن زکات هست آن هم باشد معنایش این است که لم ینقل اشتباه کردند نگرفتند خیال کردند که زکات واجب نیست حکم ذمی را زمانی که ملک ذمی بوده در اختیار ذمی بوده و زمانی که در اختیار مسلمان بوده را یک کاسه گرفتند اینها اشتباه کردند و روایتهای ما این را تصریح می کند اشتباه کردند بیخود کردند بنابراین نفس سیره متشرعه چون معنایش این بوده که سیره متشرعه بوده خب این سیره متشرعه در صورتی به درد می خورد که ردع نشده باشد روایتهای ما صریحاً ردع می کند خب دیگر البته در مورد عامه باید دید آنها چه کار می کنند یعنی این استدلال یک موقعی ما می خواهیم با آن مواجه بشویم تکلیف ما روشن است ما سیره متشرعه همین طوری به درد نمی خورد سیره متشرعه به شرط عدم ردع وقتی روایات ما ردع کردند این سیره را خب شاید هم محقق هم همین را می خواهد بگوید می گوید که ردع نکرده خب سیره باشد نمی خواسته خیلی صریحاً این طور تعبیر بکند خواسته یک کمی زیر سیبیلی در کند ولی این تعبیر را می گوید از روایات ما این مسئله استفاده می شود که آن زکات دارد حالا آنها نگرفتند اشتباه کردند نگرفتند

شاگرد: مسلم است که خراج السلطان با کرا یکی است کرا السلطان

استاد: حالا کرا ممکن است خراج باشد ممکن است غیر خراج باشد یعنی اختصاص ندار کرا کرایه کردن زمین یعنی زمین دو جور است ممکن است کرایه نقدی باشد ممکن است کرایه محصول باشد.

 حالا محقق می فرماید: لنا قوله عليه السّلام «فيما سقت السماء العشر»..... بعد می گوید بعضی از اصطلاحات دیگر ایشان را جواب می دهد می گوید و ما رواه الأصحاب عن محمد بن مسلم و أبي بصير عن أبي جعفر عليه السّلام ایشان از میان روایت این روایت را شاهد جمع همه روایت هست آن را آورده این روایت خیلی روایت خوبی است یکسری روایات داریم که می گوید زکات ندارد این می شود بر جمیهش است جنبه حکومتی دارد یک جنبه نظارتی دارد که شیخ هم تعبیر می کند المفصل یحکم علی المجمل تعبیری به همان حکومت تفصیلیه و امثال اینها البته جنبه حکومت تفصیلیه دارد.

و ما رواه الأصحاب عن محمد بن مسلم و أبي بصير عن أبي جعفر عليه السّلام قال: «كل أرض دفعها السلطان فعليك فيما أخرج اللّه منها‌ ما قاطعك عليه و ليس على جميع ما أخرج اللّه منها العشر انما العشر عليك فيما يحصل في يدك بعد مقاسمته لك»

بعد می گویند آن روایتی هم که ابوحنیفه به آن تمسک کرده آن مربوط زمانی هست که دست اهل ذمه بوده این به مسلمان ربطی ندارد

 و لا حجة لأبي حنيفة في الخبر، لان الخراج و العشر لا يجتمعان إذا كان الخراج جزية و عقوبة، و نحن نتكلم إذا كان الزرع لمسلم» .

کلمه خراج است ولی روح خراج کان آن مورش اصلاً این طور بوده که خراج به اصطلاح خراج منصرف بوده حالا چرا ایشان این طوری استثنا کرده ممکن است مورد آن لایجتمع عشر و خراج فی ارض واحده مورد آن روایت اصلا خراجی بوده که مربوط به ذمی و امثال اینها باشد خب این این عبارت

شاگرد: روایت در مورد مقاسمه است فقط که فرمودید روایت خوبی است

استاد: آن بله در مورد مقاسمه است تعبیر بعد مقاسمة لک.

 حالا برای فردا دوستان روایتها را بخوانید من عرض کردم ما این یک بحث مقاسمه هست در مورد مقاسمه بحث روشن است تقریباً در مقاسمه که اولاً نصاب بعد المقاسمه ملاحظه می شود ثانیاً زکات هم المتبقی بعد المقاسمه است یعنی جایی که از عین مال خراج می شود آیا خراجی که از عین مال خارج نمی شود آن هم همین حکم را دارد آن هم باید کسر بشود یا نه آن ممکن است آن خراجی که از عین مال گرفته نمی شود شبیه سایر مئونه ها باشد با همدیگر فرق داشته باشد حالا روایتهای خراج را شما ملاحظه بفرمایید بحث اول ما خراج است بحث دوم بذر است که مرحوم آقای کاشف الغطا آن را هم می گوید مفروغ عنه هست که نصاب بعد از کسر بذر هست و نسبت به مقدار بذر زکات داده نمی شود بحث بذر هم بحث جداگانه است هم روایتهای فقها را این دو تا را اول بحث می کنیم بعد سایر مئونه ها را یکی یکی صحبت می کنیم ببینیم اولاً هم مئونه های قبلی را صحبت می کنیم بعد برویم مئونه های متاخر ببینیم بحث را به کجا باید برسانیم و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: سلطان، چه عادل چه جائر حاج آقا سلطانی که جائر است مگر حقی دارد که بشود اصلاً می خواهم بگویم آن اصل بحثش شاید واضح باشد چون سلطانی که جائر است حقی ندارد که حالا این را گرفت بخواهد مالک بشود

استاد: روایتها را ببینید

شاگرد: حاج آقا می شود از اطلاق روایت مئونه استفاده کرد اطلاقش بگوییم هر چیزی که عرفاً هست

استاد: روایت مئونه نداریم روایت نداریم

شاگرد: چندتا روایت بود که

استاد: نه نداریم. اگر بود بله. بنده خدایی رفته بود یک کاسه ماست گرفته بود کنار دریا گفتند می خواهی چه کار کنی گفت می خواهم با این کاسه ماست، یک دریا دوغ درست کنم. گفتند با این یک کاسه که نمی شود با آب دریا دوغ درست کرد گفت می دانم اما اگر بشه چی میشه. روایت نداریم این در کلام فقها است. مشکل قضیه همین است که اینها هر کسی حالا این بحثها را بحث می کنیم اگر آن بود که خیلی خوب بود مطلب صاف بود

شاگرد: حاج آقا اینجا اگر توقیف می شود روایت نداشته باشی دیگر خارج نمی شود از مئونه زکات دیگر

استاد:حالا باید ببینیم اینها می خواهند کان مرحوم محقق می خواهد ادعا کند که انصراف دارد به فائده حالا این استدلالها را من روایتها را خواندم به جهت اینکه یک نوع استدلال است کان می خواهد بگوید این طور زکات و امثال اینها اینها کان منصرف به فائده است حالا ببینید

شاگرد: تناسب حکم و موضوع اگر انصراف باشد

استاد: دیگر معمولاً یک نوع مالیات است مالیات بر فوائد چیز می شود نه بر زائد اصل مالی که امثال اینها هست یک وجه قابل توجهی است حالا درست است یا نادرست است بحثهایی دارد